


عکس‌ها: مجید نیک‌نفس / قانون



- مسئولیت دنیوی و اخروی راهی که آقای شجریان رفت، با خود اوست؛ من فقط به جوانان می‌گویم که راه او را دنبال نکنند
- آقایان لطفی و علیزاده، موسیقی را خوب می‌دانستند اما در بداهه توفیقی نداشتند. قیاس آن‌ها با یاحقی و شریف، اشتباه بزرگی است
- مرحوم لطفی، ردیف می‌دانست اما به دنبال بداهه نرفت. او باید نوآوری ایجاد می‌کرد؛ در غیر این صورت، دانش موسیقایی اش به چه درد می‌خورد؟
- محمد گلپایگانی به بن‌بست رسیده است. کسی که خود را در خدمت جناح‌های سیاسی قرار دهد، تاریخ مصرف‌دار می‌شود
- اینکه می‌گویند گلپا درباری بود، سخن درستی نیست. بهتر است بگویند گلپا سیاسی نبود
- وقتی فردی نمی‌تواند در موسیقی خود را ثابت کند و نمی‌تواند محبوب مردم باشد، به ریسمان سیاست چنگ می‌زند تا مردم از او سخن بگویند
- من در برنامه گل‌ها ماندم تا به موسیقی خدمت کنم؛ کاری که بعضی‌ها نکردند زیرا عاشق هنر و موسیقی نبودند
- جوانان به گوش‌دادن موسیقی هزار سال پیش تمایلی ندارند. بعضی خوانندگان همچنان اصرار دارند که همان موسیقی هزار سال گذشته را ادامه دهند
- بازی در فیلم «حنجره طلایی» درس عبرتی شد که دیگر هیچ‌وقت در سینما کار نکنم زیرا من بازیگر نیستم و فقط خواننده‌ام
- چه در آن زمان و چه اکنون اگر اراده کنم که در آمریکا بخوانم، آن‌قدر پول به پایم می‌ریزند که گویی دلار از شیر سماور بریزد
- تا زمانی که اندیشه پول‌پرستی، خودپسندی و انحصارطلبی از ذهن هنرمندان و مسئولان پاک نشود، هیچ اتفاق مثبتی پدید نخواهد آمد
- موسیقی ما محفلی برای عقده‌گشایی، کارهای سیاسی و پول‌پرستی شده است. هنرمند نباید آلوده فعالیت‌های سیاسی شود
- تردید نکنید که خورشید پشت ابرهای سیاه نمی‌ماند. ما به روزی امید داریم که قید و بندهای بیهوده‌ای که بر پای جوانان افکنده شده است، از بین برود
- من برای مردم و جوانان، بدون در نظر داشتن نفع مالی می‌خوانم؛ تا جایی که جان در بدن دارم، این روال زندگی من خواهد بود
- اگر کسی می‌خواهد مکتب من را ادامه دهد، باید با شیوه و امضای خودش این مسیر را طی کند
- به آقای فردین ظلم بزرگی شد. حق او این نبود. مسئولان هیچ‌گاه دلسوز فرهنگ و هنر این مملکت نبوده و همیشه در کار هنرمندان دخالت کرده‌اند
- شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی در ایران مرده است و بسیاری از مدیران وزارت ارشاد، افراد بی‌سوادی‌اند
- همه شاگردان من، متولدان دهه ۶۰ هستند و من برای آموزش به ایشان حتی یک ریال نیز دریافت نمی‌کنم

کسانی که در ظاهر ادعای دین داشتند، هنر را بر مردم حرام کردند. آن‌ها دریافتند که نمی‌توانند باور و رویکرد اشخاصی مثل گلپا، پرویز یاحقی، فرهنگ شریف، مرتضی خان محجوبی و حبیب‌ا... بدیع را تغییر دهند، پس مترصد حذف برنامه گل‌ها و به تبع آن نابود کردن موسیقی اصیل ما برآمدند. به دلیل آنکه جامعه جایگزینی می‌خواست، افراد جدیدی را وارد کردند که بعضی از آن‌ها اکنون خود را بزرگ موسیقی ایران می‌دانند

می‌خواندم. چه دلیلی برای این ظلم وجود داشت؟ آیا کسی پیدا می‌شود که پاسخ سال‌ها محرومیت گلپا از خوانندگی را بدهد؟ خیر، هیچ‌کس یافت نمی‌شود. پس نمی‌خواهم در شرایطی که ۳۸سال از فعالیت هنری من ممانعت شده است، کنسرت برگزار کنم. من ردیف‌های جدیدی در موسیقی ایران پدید آوردم؛ ردیف‌هایی که به کوشش حسن گلپایگانی در یک کتاب گردآوری شده است. از مجموع گوشه‌های موجود، برای مثال پنج گوشه یک‌گاه، سه‌گاه، دناسری، آشورآوند و گاه‌وبی‌گاه را انتخاب کنیم، اگر آقایان پرمدعا تنوانستند این گوشه‌ها را بدون نقص اجرا کنند، ما دیگر حرفی نداریم اما وقتی نمی‌توانند چنین کنند، آدم به‌ستوه می‌آید. مسئولان وزارت ارشاد، ریاکارانه از من تعریف می‌کنند که گلپا در موسیقی تاثیر بی‌نظیری داشته است، اما در نهایت می‌گویند که حیف شد به سمت جوانان رفت و برای آن‌ها خواند. معلوم است که من به سراغ جوانان می‌روم زیرا برای مردم می‌خوانم. جایگاه اصلی من و حسن کسایی و پرویز یاحقی قلب مردم است. ای کاش همه ما لحظه‌ای به مرگ فکر کنیم. ای کاش عاقبت کار را در مقابل چشمان خود تصویر کنیم و به این نتیجه برسیم که چندروز دنیا ارزش این همه خباثت را ندارد. ای کاش برای بزرگی کردن در عالم موسیقی به این میزان گلپا را تخریب نمی‌کردند. آقای لطفی روزی گفت که وقتی گلپا می‌خواند، مردم دکان‌های خود را می‌بستند که ساعت ۹ونیم شب پای رادیو باشند. آن‌زمان همه مردم «مست مستم» را می‌خواندند. این کارها را من کرده‌ام پس روا نیست که همه را نادیده بگیرند.

● **شما از جوان‌ها سخن می‌گویید، اما به‌نظر می‌رسد همین جوان‌ها چندان به گوش‌دادن موسیقی سنتی یا اصیل ایرانی تمایلی ندارند. آیا این موضوع با سخنان شما در تعارض نیست؟**

خیر؛ جوانان به گوش‌دادن موسیقی هزارسال پیش تمایلی ندارند. بعضی از خوانندگان همچنان اصرار دارند که همان موسیقی هزارسال گذشته را ادامه دهند. به قول مرحوم صبا هنوز برای شروع آواز، صدای‌شان را گرم می‌کنند. متاسفانه نمی‌خواهیم بپذیریم که در طول این سال‌ها عقب‌گرد داشته‌ایم. توجه داشته باشید که آقای تجویدی در زمان خود آهنگ «پشیمانم» و آقای خالقی آهنگ «بوی جوی مولیان آید همی» را ساختند. نسل ما در کار خود پیشرو بودند، درحالی که اکنون کسانی که ادعای‌شان گوش فلک را کر می‌کند، اولا در دوره ما اصلا نبودند و ثانیا موسیقی کهنه‌ای را ارائه می‌دهند. به‌همین‌دلیل نیز جوانان از موسیقی زده می‌شوند. ارتباط هر کس با خداوند یکسان نیست؛ یکی جانش را می‌دهد و دیگری برای لقمه‌ای نان شکایت می‌کند. شجریان گل‌های جاویدان را به عمر خود ندیده است، او در گل‌های رنگارنگ می‌خواند. بعد هم با آقای ابتهاج توده‌ای روی هم ریختند و در جشن هنر شیراز مشغول به فعالیت شدند. آن‌ها راهی را انتخاب کردند که مسئولیت دنیوی و اخروی آن‌راه با خودشان است. تنها وظیفه‌ای که من دارم این است که به جوانان بگویم از راه آن‌ها دوری و راه امثال تجویدی و خالقی را طی کنند. به خاطر دارم که روزی آقای تجویدی در همین خانه گریه کرد. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت ببین بنان بر ساخته من چه می‌خواند. او گفت که بعد از بنان هر کس این آهنگ را بخواند خودش را خراب کرده است. یا به‌طور مثال کسی نمی‌تواند «خسرو و شیرین» من را بازخوانی کند، زیرا وقتی با جلیل شهناز آن را کار کردیم، موقع خواندن آن از تحریری استفاده کردم که همه حیرت‌زده شدند. حالا اگر کسی بخواهد آن تحریر را تقلید کند، سرخورده می‌شود. هر کسی باید مانند خودش بخواند. بعضی از مدعیان امروزی حتی نمی‌توانند گوشه راست‌پنج‌گاه را به‌طور کامل اجرا کنند. تنها دعایی که می‌توانم در حق این دوستان داشته باشم، این است که خدا شفای‌شان دهد.

● **برادر شما، یعنی محمد گلپایگانی، خواننده‌ای است که از ابتدای انقلاب، از لحاظ فکری و کاری، مخالف شما حرکت کرد؛ به گونه‌ای که او برای نیروهای انقلابی می‌خواند، اما شما ممنوع از فعالیت شدید. چه اتفاقی افتاد که دو برادر دو راه متفاوت را پیمودید؟**

محمد گلپایگانی راه خود را رفت و مسیر زندگی‌اش به من ارتباطی ندارد. برخلاف من که همواره برای مردم خواندم، او ترانه‌خوان برخی از جناح‌های سیاسی شد. هر کس یک جلیقه پاکستانی تنش کرد که خواننده اصیل ایرانی نیست. بعضی از هنرمندان را می‌بینیم که سعی می‌کنند با ریا و تظاهر خود را مردمی نشان دهند. هنرمند باید پولدار باشد، باید بهترین امکانات را در اختیار داشته باشد. تاسف‌بار است که عده‌ای در هر شرایطی عوام‌فریبی می‌کنند. محمد گلپایگانی راهش از من جداست شاید دلایلی برای مسیر خود داشته باشد، اما به نظر من به بن‌بست رسیده است. کسی که خود را در خدمت جناح‌های سیاسی قرار دهد، تاریخ مصرف‌دار می‌شود. اینکه چرا او سعی نکرد سبک زندگی‌اش را شبیه به من کند، بروید و از خوش بپرسید. اصلا چرا از محمد گلپایگانی صحبت کنیم؟ بیایید از حسن گلپایگانی سخن بگوییم؛ دیگر برادرم که همه عمرش را وقف موسیقی کرد؛ او کسی است که ردیف می‌داند و موسیقی تدریس می‌کند. بهتر است از عزیزانی چون حسن صحبت کنیم.

● **شما که تا این حد از تخصص سخن می‌گویید و معتقدید کسانی می‌توانند در موسیقی اظهارنظر کنند که از دانش کافی بهره‌مند باشند، چرا خودتان در فیلم «حنجره طلایی» به کارگردانی آقای مهدی میثاقی بازی کردید؟ مگر شما در علم بازیگری سررشته‌ای داشتید؟**

من از ابتدای عمرم کنجکاو بودم. همان‌طور که گفتم چندین شغل را تجربه کردم تا به موسیقی رسیدم. در اوایل کار موسیقی‌ام، آقای قنبری‌مهر پیشنهاد بازی در فیلمی را به من ارائه داد که با مخالفتم مواجه شد، زیرا باور داشتم که هنرپیشه نیستم. بعدها آقای میثاقی، که یکی از دوستان نزدیک من بود، گفت که می‌خواهم فیلمی با عنوان «حنجره طلایی» بسازم و از من درخواست کرد که در آن فیلم بازی کنم. آن‌زمان مردم به من القاب گوناگونی از جمله حجره طلا، سلطان آواز و... را می‌دادند. به‌همین‌دلیل، تصمیم ساخت آن فیلم گرفته شد. من از ابتدا مخالف نامش بودم و اصلا قرار نبود آنچه اکنون مشاهده می‌شود،



آقای ابتهاج یک توده‌ای تمام‌عیار بود و بعدها تغییر ایدئولوژی داد و حزب‌اللهی شد و دوباره رویه‌اش را عوض کرد و چندی بعد از کشور رفت. این منش، همان روحیه‌ای است که باعث جدایی آن‌ها از برنامه گل‌ها شد. یا آن خواننده‌ای که نامش را بردید که در دهه ۶۰ در موسیقی ایران برای خود امپراتوری ایجاد کرده بود، چرا اکنون معترض شده است؟ مگر نه آنکه وقتی که من در دهه ۶۰ خانه‌نشین بودم، او برای خود یکه‌تازی می‌کرد. من که هیچ‌گاه از مواهب قدرت بهره‌مند نبوده‌ام. آن‌ها و طرفداران‌شان نباید این نقد را به من کنند زیرا اگر قرار به حرف‌زدن باشد، شرمنده خواهند شد

ساخته شود. به‌هرحال به دلیل رفاقتی که با آقای میثاقی داشتم آن فیلم را بازی کردم و درس عبرتی شد که دیگر هیچ‌وقت در سینما کار نکنم؛ زیرا من بازیگر نیستم و فقط خواننده‌ام.

● **عده‌ای معتقدند عصر حاضر دوران افول موسیقی ایران است. حتی اگر بخواهیم از لحنی تندتر استفاده کنیم، باید بگوییم که موسیقی امروز ایران دچار ابتذال شده است. در این میان، نکته جالب این است که حاکمیت سیاسی نیز از ساخت آثار بی کیفیت استقبال می‌کند. اگر در یک فضای رقابتی سالم به همه آثار مجوز داده شود، مشکلی پیش نخواهد آمد اما وقتی آثار کم‌ارزش به‌راحتی مجوز دریافت می‌کنند، در حالی که امثال شما خانه‌نشینید، به‌نظر می‌رسد سیاستی در کار است. پشت پرده این موضوع را چگونه می‌بینید؟**

بزرگ‌ترین مشکل این روزهای موسیقی ایران، نبودِ مسئولان با دانش است. کسانی که آن بالا نشسته‌اند به هنر توجه نمی‌کنند، زیرا هنر برای‌شان هزینه دارد و در مقابل، ابتذال باعث سرگرمی کاذبِ مردم می‌شود. مهم‌ترین وظیفه در خصوص کنارزدن ابتذال فرهنگی، فعالیت مستقل رسانه‌هاست. شمایی که رسانه در اختیار دارید با کسانی صحبت کنید که هنر اصیل را می‌شناسند. به‌نظر من برای دفع سیاست‌زدگی در عرصه هنر، روزنامه‌نگاران مهم‌ترین رسالت را بر دوش دارند.

● **قدری از این بحث سخت فاصله بگیریم. شما یکی از کسانی بودید که در تربیت خوانندگان خوب پیش از انقلاب نقش مهمی داشتید. تاثیر خود را بر خوانندگان آن دوران چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بله، همین‌طور است. بسیاری از کسانی که مردم با آن‌ها خاطره دارند از شاگردان من بودند. نام کلاس موسیقی ما گام بود. در آن کلاس من به همراه آقایان فخرالدینی و کیومرث حقیقی، آواز، ویلون و سنتور را آموزش می‌دادیم. روزی خانم‌ها معصومه و خدیجه دده‌بالا با چادرهایی گل گلی به کلاس ما آمدند. چندسالی من به آن‌ها آموزش آواز دادم تا اینکه مشغول امور ازدواج شدم و در آن برهه وقت تدریس پیدا نکردم. به همین دلیل به آقایان تجویدی و یاحقی سفارش کردم که با این دو بانو کار کنند. هرچند که آن دو نفر، موسیقی اصیل ایرانی را آموخته بودند، اما به دنبال ترانه‌خوانی رفتند. وقتی امثال این نوآموزان در میان مردم به شهرت و محبوبیت رسیدند، از کرده خود لذت می‌بردم، زیرا به جوانان میدان داده بودم. به همین دلیل است که در کل مصاحبه امروز، مدام بر توجه به جوانان تاکید کردم. از صمیم قلب از شما می‌خواهم که دست جوانان را بگیرید؛ به آن‌ها توجه کنید. در رسانه خود از جوانان بااستعداد این مرزوبوم بنوسید و حرف‌های آن‌ها را منعکس کنید. می‌دانم که بسیاری از روزنامه‌نگاران هم موسیقی را می‌شناسند و هم عاشق هنر هستند. از هم‌نسلان من، فقط ایرج و ناصر ملک‌مطیعی باقی مانده‌اند. این موضوع مفهوم مهمی دارد و آن اینکه بعد از ما عرصه خالی خواهد شد. در این باب، ذکر خاطره‌ای کوتاه، خالی از لطف نیست. منزل آقای بدیعی در کوچه ما بود. او همه تلفن‌هایش را از خانه ما می‌زد، چون هنوز تلفن نداشت. روزی که برای تلفن‌زدن آمده بود، به من گفت که چرا ناراحتی؟ گفتم: «نه ناراحت نیستم، وضع زندگی شخصی‌ام خوب است. زن و فرزندان خوبی دارم، مشکلی نیست اما نگران موسیقی‌ام». گفت: «گلپا جان! این‌ها که جلوی صدای تو را گرفته‌اند، صدسال بعد می‌فهمند گلپا چه کسی بود». صدسال هم نشد و همه فهمیدند، اما افسوس که دوستان همدرد من نیستند تا این روز را ببینند. به خدا قسم، اگر شما به دلیل منافع مالی یا ترس از توقیف حقیقت را نگویید گناه کرده‌اید. زیرا خداوند به شما سرمایه‌ای به نام قلم را داده است پس ضرورت دارد که به رسالت حقیقی خود عمل کنید؛ آن‌قدر بنویسید تا موسیقی به جایگاه اصلی خود بازگردد.

● **در سوابق شما افتخارات جالبی وجود دارد. برای مثال شما در سال ۳۵ در سازمان یونسکو به اجرای کنسرت پرداخته‌اید. خاطره‌ای از آن کنسرت به یاد دارید؟**

چه موضوع خوبی را یادآوری کردید. بله، من به همراه آقایان پایور، صبا، نورعلی‌خان برومند و حسین تهرانی برای اجرای کنسرت به یونسکو رفتیم. جالب است که بعد از چهار سال مجسمه برنزی صورت ما را ساختند و برای‌مان فرستادند. بعدها آقای پازولینی در تیتراژ فیلم خود از صدای من در آهنگ «پیش ما سوختگان، مسجد و میخانه یکی است» استفاده کرد. آن‌ها فارغ از هر گونه حواشی، فقط به‌صدای من توجه کرده بودند و این موضوع از هرچیز دیگری برای من مهم‌تر است. نکته با اهمیت دیگر اینکه وقتی شخصی مثل پازولینی اهمیت آواز را درک کرد، یعنی می‌شد آواز ایرانی را جهانی کرد.

● **بسیاری از هنرمندان پیشکسوت در ناامیدی و انزوا جان می‌سپارند. به یاد داریم که جناب فردین درعین حال که زحمات بی‌شماری را برای سینمای ایران متحمل شدند، اما به‌دلیل بی‌مهری مسئولان، غریبانه در وطن خود درگذشتند. عده‌ای می‌خواهند که به‌قدری عرصه را بر امثال شما تنگ کنند که یا به خارج از کشور مهاجرت کنید یا در تنهایی تمام شوید. دست‌کم این قاعده در خصوص شما صادق نبود زیرا نه مهاجرت کردید و نه ناامید شدید. در طول چنددهه محرومیت از کار، گاهی حس کردید که سیاست فراموشی برای شما نیز در دستور کار است؟**

به آقای فردین ظلم بزرگی شد. روحش شاد. سینمای عامه آن دوران به سبک بازیگری فردین احتیاج داشت. او در راستای شکل‌گیری سینما ایران تلاش بسیاری کرد. هرچند با به وجود آمدن موج نو، فیلم‌های فاخری مانند «گاو» یا «سفر سنگ» ساخته شد، اما به‌هرحال سنگ بنا‌های سینما بر دوش امثال فردین بود. پس به او ظلم شد و حقش این نبود. مسئولان چندان دلسوز فرهنگ و هنر این مملکت نبوده‌اند و همیشه در کار هنرمندان دخالت کرده‌اند. البته این موضوع منحصر به هنر هم نیست. شما به فوتبال این کشور نگاه کنید. مثلا آقای کی‌روش را به عنوان سرمربی انتخاب می‌کنند، اما مدام در کار او دخالت می‌کنند. یادم هست که در بازی ایران-لهستان، آقای حشمت مهاجرانی به غفور جهانی گفته بود که تنها وظیفه‌ات مهار یکی از بازیکنان لهستان است. اگر اشتباه نکنم در آن بازی حسن روشن گل ایران را به ثمر رساند. وقتی در عصر حاضر فوتبال هم یک‌امر تخصصی است و با برنامه اداره می‌شود، بی‌تردید هنر هم تخصص می‌خواهد. روزی با علی کریمی و حشمت مهاجرانی در دبی بودیم. وقت نهار کریمی از من خواست که به او نصیحتی کنم. به او گفتم: «علی تا می‌توانی توپ را رها نکن که این مردم، مردم بی‌وفایی‌اند». چندی پیش او مسئولیتی را در تیم جوانان ایران برعهده گرفت. شنیدم جوانی که سه‌بار هم پایش به توپ نخورده است به انتصاب کریمی انتقاد کرده بود. مثال‌های فوتبالی فوق برای این است که بگویم شایسته‌سالاری و تخصص‌گرایی در ایران مرده است. تعدادی از مدیران وزارت ارشاد افراد بی‌سوادی هستند. وقتی چنین افرادی سکان وزارت فرهنگ یک کشور را برعهده دارند، چطور می‌توان توقع داشت که ارج و قرب هنرمندان و پیشکسوتان نگه داشته شود؟ آن‌ها فقط برای منافع خود کار می‌کنند.

● **آنچه از منظر من گذشت این است که مهم‌ترین دغدغه شما حضور جوانان مشتاق موسیقی در عالم هنر است. در پایان بفرمایید که با موانع و مشکلات فعلی، آیا آینده موسیقی را از آن جوانان می‌دانید؟**

تردید نکنید که خورشید پشت ابرهای سیاه نمی‌ماند. ما به روزی امید داریم که قید و بندهایی بیهوده‌ای که بر پای جوانان افکنده شده است، از بین برود. ما باور داریم که پایان هر شب سیاه، طلوع نور است، اما برای رسیدن به آن لحظه تاریخی، جوانان باید بر خواسته‌های خود استوار باشند و پیشکسوتان به‌جای توجه به نفع شخصی در پی تربیت نسلی شایسته برآیند. تا وقتی که بعضی از هنرمندان در موسیقی هزارسال پیش مانده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که جوانان اصیلی به حوزه موسیقی وارد شوند.

من به همه مسئولان و همکارانم می‌گویم که مسیر طی‌شده اگر درست بود، خواننده‌های جوان امروزی، فقط به دنبال پول نبودند. چندی پیش به کنسرتی رفتم و خودم دیدم که خواننده در مقابل چشمان مردم، مدام به ساعت خود نگاه می‌کرد که ذره‌ای بیش از مدت قرارداد نخواند، یا مدتی پیش به من گفتند که در ازای ۱۵سکه بهار آزادی، همراه با همسرت به تالار رودکی بیا و ساعتی در ردیف جلو بنشین. به درخواست کننده گفتم که «ای کاش این سخن را به من نمی‌گفتی. من اگر دنبال پول بودم به دبی می‌رفتم و برای یک‌شب اجرا، ۲۵هزار دلار دریافت می‌کردم. عرصه هنر، عاشقی می‌خواهد و همه‌چیز پول نیست، هنرمند خریدنی نیست». به نظر من تا زمانی که اندیشه پول‌پرستی، خودپسندی و انحصارطلبی از ذهن هنرمندان و مسئولان پاک نشود، هیچ اتفاق مثبتی پدید نخواهد آمد، اما اگر همه دست‌به‌دست هم دهند تا از جوانان مشتاق حمایت شود، صبح امید موسیقی ایران فراخواهد رسید.